

انسان شناسی و زندگی مدرن



فرانتس بواس

ترجمه: محسن ثلاثی

www.ketab.ir



سرشناسه	۱ بوئر، فرانز. ۱۸۵۸ - ۱۹۴۲ م.
عنوان و نام پدیدآور	Boas, Franz
مشخصات نشر	انسان‌شناسی و زندگی مدرن / نویسنده فرانز بواس؛ آبا مقدمه روت‌لیا بانزل؛ آ. مترجم محسن ثلاثی. تهران: نشر علمی، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	۲۵۲ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۴۹۹-۱
موضوع	انسان‌شناسی
موضوع	Anthropology
شناسه افزوده	بانزل، روت لید. ۱۸۹۸-۱۹۹۰ م.
شناسه افزوده	ثلاثی، محسن. ۱۳۲۴ - مترجم
رده بندی کنگره	۲۷۹۸
رده بندی دیویی	۳۰۱
شماره کتابشناسی ملی	۸۴۷۹۷۶۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیبا



خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای زاندارمیری

پلاک ۱۰۳ - تلفن: ۶۶۴۶۳۰۷۲

انسان‌شناسی و زندگی مدرن

فرانتس یواس

ترجمه: محسن ثلاثی

چاپ اول ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

چاپخانه: رامین

لیتوگرافی: نقره‌آبی

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۴۹۹-۱

مرکز پخش: خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای زاندارمیری

پلاک ۱۰۳ - تلفن: ۶۶۴۶۳۰۷۲ و ۶۶۴۶۰۵۱۲

www.elmipublications.com

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
۱۳	فصل اول: انسان‌شناسی چیست؟
۱۹	فصل دوم: مسأله‌ی نژاد
۶۵	فصل سوم: رابطه‌ی متقابل نژادها
۸۳	فصل چهارم: ملیت‌گرایی
۱۰۷	فصل پنجم: بهسازی نژادی
۱۲۳	فصل ششم: جرم‌شناسی
۱۳۳	فصل هفتم: استواری فرهنگ
۱۶۹	فصل هشتم: آموزش
۲۰۱	فصل نهم: زندگی مدرن و فرهنگ ابتدایی
۲۴۵	منابع

پیشگفتار

«انجمن انسان‌شناسی آمریکا گفته‌هایی را که اکنون در ایالات متحد سر زبان‌هاست، دایر بر اینکه سیاه‌پوستان از جهت زیست‌شناختی و توانایی ذهنی فطری از سفیدپوستان فروپایه‌ترند، رد می‌کند و بر این واقعیت مهر تأیید می‌زند که هیچ گواه علم تأییدشده‌ای حق برخورداری حقوقی را که در قانون اساسی ایالات متحد تضمین شده است، از هیچ نژادی سلب نمی‌کند. اصول بنیادی برابری فرصت‌ها و تضمین حقوق قانونی برابره برای همه‌ی انسان‌ها، با هرچه که درباره‌ی زیست‌شناسی انسانی می‌دانیم منافاتی ندارد. همه‌ی اقوام انسانی از توانایی مورد نیاز برای مشارکت کامل در شیوه‌ی دموکراتیک زندگی در تمدن مدرن و فنی امروزی برخوردارند».

تصویب‌شده در نشست سالانه‌ی شورای انجمن انسان‌شناسی آمریکا؛
هفدهم نوامبر سال ۱۹۶۱ م.

در نشست شورای انجمن انسان‌شناسی آمریکا روز هفدهم نوامبر سال ۱۹۶۱ م، در شهر فیلادلفیا که مهد دموکراسی آمریکا به‌شمار می‌آید، مصوبه‌ی بالا به تصویب رسید و در نتیجه، گواه دیگری بر تأیید علمی نظر مبارزان خواستار برابری و برادری انسان‌ها فراهم شد؛ همان کسانی که دموکراسی برایشان یک قضیه‌ی اخلاقی به‌شمار می‌آید. در این لحظه از تاریخ که غول نژادپرستی دوباره

از شیشه‌اش بیرون زده، به موقع و شایسته است یکبار دیگر گفته‌های کسی که بیشتر از هر شخص دیگری در فراهم آوردن چارچوب مفهومی و شالوده‌های موضع انسان‌شناختی در برابر این مسأله‌ی مهم معاصر دخیل بوده است، دوباره منتشر شود. فرانتس بواس کتاب *انسان‌شناسی و زندگی مدرن* را به عنوان یک اعلام اعتقاد پس از سی سال تحقیق درباره‌ی نژاد و فرهنگ نوشت. پیش از انتشار این کتاب، کتاب دیگری درباره‌ی همین موضوع با عنوان *Kultur und Rasse* (لایپزیگ، ۱۹۱۴ م) به آلمانی ترجمه شده که سرانجام، جایگاه برجسته‌ای در دستگاه تفتیش عقاید حزب نازی به دست آورده بود.

هنگامی که بواس نخستین بار در دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم به رشته‌ی انسان‌شناسی روی آورد، «مردم‌نگاری»^۱ بیشتر شامل مشاهدات غیرنظام‌مند اقوام ابتدایی از سوی شاهدان و مسافران آموزش‌نندیده بود و «قوم‌شناسی»^۲ نیز غالباً دربرگیرنده‌ی تأملاتی درباره‌ی تاریخ تمدن با ارجاع اندک به واقعیت‌های مشاهده‌شده بود. هر دوی این نگرش‌ها به علم انسان، ارتباطی با مسائل زندگی مدرن نداشتند. تا زمانی که اقوام «ابتدایی» به عنوان گونه‌ی دیگری از انسان و شاخه‌ی فروپایه‌تری از نوع بشر انگاشته می‌شدند، چیز زیادی را نمی‌شد از آنها آموخت و بررسی رسوم شگفت‌انگیز آنها صرفاً از علاقه به اشیای عتیقه و گردآوری آنها مایه می‌گرفت. ولی بواس دلالت‌های گسترده‌تر بررسی انسان‌شناختی را خیلی زود تشخیص داد. او در یکی از نوشته‌هایش در سال ۱۸۸۹ م چنین گفت: «بررسی‌های انواع متفاوت ساختار خانواده نشان می‌دهند که واکنش‌های عاطفی که ما آنها را طبیعی احساس می‌کنیم، در واقع تحت‌تأثیر فرهنگ تعیین می‌شوند. برای ما درک این نکته آسان نبود که رابطه‌ی عاطفی میان

1. ethnography

2. ethnology

پدر و پسر می‌تواند از آن رابطه‌ای که ما به آن خو کرده‌ایم، متفاوت باشد، ولی آگاهی از زندگی مردمی با سازمان اجتماعی متفاوت از سازمان ما، موقعیت‌هایی را مطرح می‌کند که در آنها، درگیری‌ها یا الزام‌های متقابل آدم‌ها از خصلت متفاوتی سرچشمه می‌گیرند که با آنچه ما به آنها خو کرده‌ایم، کاملاً مغایرت دارد و با آنچه ما واکنش‌های عاطفی «طبیعی» به افراد همخون می‌انگاریم، تفاوت دارد. داده‌های قوم‌شناختی ثابت می‌کنند که نه تنها دانش، بلکه عواطف‌مان نیز از صورت‌های زندگی اجتماعی و تاریخ قومی سرچشمه می‌گیرند که ما به آنها تعلق داریم. اگر خواسته باشیم تحول فرهنگ بشری را درک کنیم، باید از این نوع بندها خودمان را آزاد کنیم ... و بسیاری از دیدگاه‌هایی را که به‌نظر ما بدیهی می‌نمایند، کنار گذاریم، زیرا در روزگار پیشین همین دیدگاه‌ها چندان هم بدیهی نبودند. تشخیص پیشینی بخش‌هایی از زندگی ذهنی‌مان که در میان کل نوع بشر مشترک‌اند و آن بخش‌هایی که به فرهنگ خاص زندگی‌مان ارتباط دارند، امکان‌پذیر است، ولی آگاهی از داده‌های قوم‌شناختی ما را قادر می‌سازد که این بینش را به‌دست آوریم و همچنین، همین دانش به ما این توانایی را می‌دهد که تمدن خودمان را نیز به‌گونه‌ای عینی درنظر بگیریم.

یکی از نخستین بحث و جدل‌هایی که افراد مؤثر در زندگی پرتلاطم بواس مطرح کرده بودند، درباره‌ی ساماندهی مجموعه‌هایی بود که در موزه‌ها گردآوری شده بودند. او از طبقه‌بندی جغرافیایی و قبیله‌ای این مجموعه‌ها در برابر هواداران ساماندهی‌های سنتی‌تری که بر طبقه‌بندی‌های مبتنی بر گونه‌های هنری تأکید داشتند، سرسختانه پشتیبانی می‌کرد. بواس احساس می‌کرد که یکی از کارکردهای هر موزه باید «آموزش دادن و لذت‌بردن» بازدیدکنندگان باشد و مجموعه‌های

قوم‌شناختی باید چنان ارائه شوند که شیوه‌های زندگی را به‌نمایش گذارند و چیزی فراتر از گونه‌بندی‌های علمی باشند. اصولی که او برای این کار پیشنهاد کرده بود، در بیشتر موزه‌های آمریکایی (به‌جز موزه ملی ایالات متحد) و در بسیاری از موزه‌های اروپایی به‌کار بسته شدند. این خود یکی از آن شیوه‌های گوناگونی بود که بواس می‌کوشید با کاربرد انسان‌شناسی اذهان انسان‌ها را از طریق آشنایی با سبک‌های متفاوت و منسجم زندگی از یوغ الگوهای سستی اندیشه رها سازد.

بواس با سنت آزادی‌خواهانه‌ی رمانتیسم آموزش دیده بود؛ همان سستی که کارل شورتس^۱ و آنارشیت‌های سده‌ی نوزدهم به‌جا گذاشته بودند. او یک پروتستان اساسی بود و به خودمختاری انسان فراتر از هرچیز دیگر ارزش می‌داد و به استعدادهای بی‌همتای هر فرد ارجح می‌نهاد. او بر این باور بود که انسان یک جاندار عقلانی است و با تلاش پیگیرانه می‌تواند خود را از خرافات و بی‌عقلی رها سازد و یک زندگی درست و عقلانی را در یک جامعه‌ی خوب پی گیرد؛ هرچند خوب می‌دانست انسانیت راه درازی را تا رسیدن به این هدف در پیش دارد. همین باور او مخالفت دگرگونی‌ناپذیرش با فروید و روان‌کاوی و دیدگاه فاجعه‌آمیز آن درباره‌ی زندگی و پذیرش عدم عقلانیت به‌عنوان بخش اساسی وضع بشری را کم‌وبیش تبیین می‌کند. بواس در واپسین سال‌های زندگی‌اش (او در یکی از سال‌های جنگ جهانی دوم درگذشت) با دیدن موج‌های بلند نفرت و جنگ به‌شدت دچار افسردگی شده بود. او گرچه بر اثر سن و سال و بیماری احساس درماندگی می‌کرد، اما ایمانش به انسان هرگز متزلزل نشده بود. بواس به یکی از همکارانش که می‌گفت از اینکه می‌بیند زندگی برای دانشجویانش که در میانه‌ی بحران بزرگ مالی و تهدید جنگ رشد می‌کنند چقدر سخت باید باشد،

یادآور شده بود که «اگر جوان بودم، بی گمان برای مقابله با این بحران کاری انجام می‌دادم.» او همیشه یک کنشگر بود.

از دیدگاه بواس، «کاری انجام دادن»، همیشه به معنای کاربرد علم مورد نظر او در مورد انسان بود. هدف او تحقق روشن‌اندیشی در میان نوع بشر به کمک انسان‌شناسی بود. او یک سخنران خستگی‌ناپذیر بود؛ هرچند حضور در صحنه‌ی عمومی را دوست نداشت و یک نوع فلج جزئی، سخن گفتن را برایش دشوار ساخته بود. بواس پیوسته در مجلات علمی و رسانه‌های جمعی مشارکت داشت و یکی از نویسندگان همیشگی «نامه به سردیر» بود. او به عنوان یک معلم، نفوذی بی‌حد و حصر داشت. او بنیان‌گذار رشته‌ی دانشگاهی انسان‌شناسی در آمریکا بود. آلگزندر اف. چمبرلین^۱، دانشجوی او در دانشگاه کلارک، نخستین کسی بود که در یک دانشگاه آمریکایی درجه‌ی دکتری در انسان‌شناسی گرفت و بیش از چهل سال تقریباً هر انسان‌شناسی در آمریکا مستقیم یا غیرمستقیم تحت نفوذ او بود. از همان نخستین روزهای تأسیس دانشگاه کلمبیا، انسان‌شناسان برجسته‌ای چون آلفرد کروب^۲، رابرت لوی^۳، آلگزندر گلدن وایزر^۴، ادوارد سایپر^۵، کلارک ویسلر^۶، پل رادین^۷ و لیلی اسپایر^۸، دانشجویان بواس بودند. در سده‌ی بیستم، روث بندیکت^۹، مارگارت مید^{۱۰}، ملویل هرزکویتس^{۱۱}، اوتو کلاینبرگ^{۱۲} و نیز جمع

1. Alexander F. Chamberlin

2. Alfred Kroeber

3. Robert Lowie

4. Alexander Goldenweiser

5. Edward Sapir

6. Klark Wissler

7. Paul Radin

8. Leslie Spier

9. Ruth Benedict (۱۸۸۸-۱۹۴۸ م): انسان‌شناس آمریکایی و یکی از نظریه‌پردازان مکتب فرهنگ و

شخصیت. - م.

10. Margaret Mead

11. Melville Herskovits

12. Oto Klineberg

پر شمار کمتر شناخته‌تری از دانشورانی که گروه انسان‌شناسی را در دانشگاه‌های سراسر جهان برپا کرده و در این حوزه پژوهش می‌کردند، همگی دانشجویش بودند. بواس به‌عنوان یک معلم بسیار سختگیر بود. او به نادانی هیچ‌گونه باجی نمی‌داد. او به دانشجویان فهرست کتاب و کمک‌های دیگر ارائه نمی‌کرد و درس زیست‌سنجی‌اش را با این گفته آغاز کرده بود: «من فرض را بر این می‌گیرم که همه‌ی شما آنالیز ریاضی را می‌دانید. اگر نمی‌دانید باید آن را یاد بگیرید». او برای یک سمینار، خواندن کتاب‌هایی را به زبان هلندی و پرتغالی به دانشجویانش تکلیف کرده بود. ولی هیچ دانشجویی جرأت نمی‌کرد بگوید که «من نمی‌توانم یک کتاب به زبان هلندی را بخوانم». دانشجوی او به‌ناگزیر می‌بایست یاد بگیرد خودش را با این وضعیت تطبیق دهد. بواس به‌ندرت موضوع یک رساله را برای دانشجویانش پیشنهاد می‌کرد؛ زیرا به‌نظر او، دانشجویی که دو سال در رشته‌ی انسان‌شناسی تحصیل کرده و مسأله‌ای را پیدا نمی‌کرد که آن را دنبال کند، به‌درد این کار نمی‌خورد. او درباره‌ی مسائل کلی با دانشجویان بحث می‌کرد، ولی کارش را مورد کنکاش قرار نمی‌داد و به کار ناتمامش نگاه نمی‌کرد. انتقادهای او تند و تیز بودند و با صراحت می‌گفت «شما به جان کلام هیچ پی نبردید» و تقریباً هرگز از دانشجویی تعریف نمی‌کرد. تنها دانشجویانی می‌توانستند از دست او جان به‌در برند که سرسخت و مستقل بوده و خودشان را وقف کار کرده باشند. او یک استاد و یک مرد سهمگین بود. با این‌همه، هرچند خودش را برکنار از دانشجویانش نشان می‌داد، ولی در واقع سخت دلوایس زندگی و کارشان بود؛ البته در چارچوب آنچه تصور می‌کرد برای آنها خوب است. بواس هرچند به استقلال دانشجویان ارزش می‌نهاد، ولی غالباً با آنها به‌گونه‌ای تحکم‌آمیز رفتار می‌کرد. او برای دانشجویانش سفرهای میدانی ترتیب می‌داد و بدون مشورت با آنها شغل‌هایی را برایشان پیدا می‌کرد و اگر آنها پیشنهادهایش را نمی‌پذیرفتند، به‌شدت آزرده می‌شد. به هر

حال، هرچند شاید نظر آنها را چندان تأیید نمی‌کرد، ولی هرگز دست رد به سینه‌ی آنها نمی‌زد؛ دانشجویانش نیز گرچه برخی‌شان به سختی با او درباره‌ی مسائل شخصی و نظری چون و چرا می‌کردند، ولی هرگز احترام و وفاداری‌شان را به او دریغ نمی‌کردند. در پیرامون او، یک نوع روحیه‌ی گروهی بر جمعی که در تلاش برای جانداختن علمشان سهیم بودند، حاکم بود و از این طریق اندیشه‌هایشان را با هم در میان می‌گذاشتند. امروزه به سختی می‌توان همان نوع پیوندهایی که دانشجویان را به استادشان بواس پیوند می‌داد، دوباره برقرار کرد.

یکی از حوزه‌هایی که بواس احساس می‌کرد نیاز به روشنگری دارد، مسأله‌ی نژاد بود. در گزارشی که پیش از این نقل کرده‌ایم، او نیاز به تفکیک میان ویژگی‌های زیست‌شناختی و موروثی یک قوم و ویژگی‌های دیگری که از طریق فرهنگ به دست می‌آورند، را یادآور شده بود. همین مسأله در سراسر زندگی بواس پیوسته ذهنش را به خود مشغول می‌داشت؛ مسأله‌ای که مضمون محوری همین کتاب انسان‌شناسی و فرهنگ مدرن را نیز تعیین می‌کند. در هر جا که او به قضیه‌ی توزیع گونه‌های جسمانی انسان یا ویژگی‌های ملی و درجات رشد و بلوغ کودکان می‌پرداخت، در چارچوب پژوهش‌های به‌دقت طراحی‌شده ویژگی‌های اکتسابی فرهنگی انسان را از مواهب ذاتی‌اش جدا می‌کرد. بواس با یادآوری شواهد تاریخی، همیشه بر این پافشاری می‌کرد که کسانی که تفاوت‌های میان انسان‌ها را به علت‌های زیست‌شناختی نسبت می‌دهند، باید زحمت ارائه‌ی شواهد را نیز بپذیرند. او با آنکه خودش در علوم طبیعی آموزش دیده بود، ولی در بررسی‌های انسان‌شناختی‌اش از آموزش‌های فیزیکی‌اش به‌عنوان یک روش خاص استفاده نکرد، چراکه از همان آغاز کارش تشخیص داده بود که روش‌های یک رشته‌ی علمی را نمی‌توان در رشته‌ی دیگر به‌کار بست و صورت‌بندی‌های علم اجتماعی سیاقی متفاوت از یک علم آزمایشگاهی دارند.